

نمایشنامه

# آدم و حوا

نوشته: مهدی صفاری نژاد

زمان : هر زمان

مکان : هر مکان

( اولی تمام بدن سفید با صورت سیاه ، دومی تمام بدن سیاه و صورت سفید . )

اولی : ( هیچ میمیکی ندارد ) آدم

دومی : ( هیچ میمیکی ندارد ) حوا

اولی ( بدون میمیک ) حوا

دومی : ( بدون میمیک ) آدم

اولی : من آدم با حوا از میوه ممنوعه خوردیم.

دومی : من حوا با آدم از میوه ممنوعه خورد یم .

اولی : من حوا با آدم از بهشت رانده شدیم.

دومی : من آدم با حوا از بهشت رانده شدیم .

( نور قطع می شود ، با آمدن نور اولی و دومی در کنار هم نشسته اند نور تمام صحنه را می گیرد )

هر دو : صحنه اول آفرینش.

اولی : خداوند تصمیم به خلق انسان گرفت.

هردو: این مخلوق، بهترین است .

دومی : ( به جای فرشته ) خدایا چرا می خواهی موجودی را خلق کنی که در زمین خونریزی راه بیاندازد ، فساد کند، نا فرمانی تو را بکند،.....

اولی:( به جای فرشته) اگر برای عبادت کردن است چه کسی بهتر از ما فرشتگان( نور آهسته کم می شود، فیلمی از صحنه های جنگ و خونریزی و جنایت انسانها از گذشته تا بحال با حفظ روال تاریخی مانند جنگ های گلا دیاتوری، ایران باستان تا جنگ های اخیر هر کدام چند پلان کوتاه این فیلم روی پرده ای که در انتهای صحنه نصب شده و دارای تصویر پین و یانگ می باشد پخش می شود و هر دو پشت به تماشاچی تماشا می کنند پس از اتمام نور به حالت قبلی بر می گردد )

هردو : من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

هردو: جبرائیل به زمین برو و با مشتی خاک بر گرد

دومی : (به جای زمین) مرا نبر، طاقت و تحمل نزدیکی ندارم ، من تحمل این موجودات فساد گر و خونریز را ندارم.

اولی : جبرئیل دست خالی بر گشت ، چون زمین قسم داده بود به خود خدا پس ...

دومی : میکائیل مامور شد ، اما باز دست خالی بر گشت .

هردو : عزرائیل به زمین رو ، مشتی خاک بیا ور ، قسم داد و نگذاشت با زور بگیر و بیاور .

دومی : (به جای زمین) عزرائیل مرا نبر این مخلوقات جز نا فرمانی خدا نکنند. به بزرگی اش قسمت دهم. من تاب نیاورم.

اولی : (به جای عزرائیل) من نتوانم او خود بهتر داند ای مخلوقات چه هستند بپذیر که می بایست رفت .

( اولی مشتی خاک را روی زمین می ریزد و هردو تماشا می کنند)

دومی : ( به جای فرشته ) از گل خلق شد.

اولی : ( به جای فرشته ) آخر هیچ چیز جدیدی در این بهترین مخلوق نیست فقط گل ...

هر دو : من چیزی می دانم که شما نمی دانید .

اولی : ( به جای فرشته ) آهای خداوند عضو جدیدی را در موجود گلی قرار داد نامش را می دانید ؟

دومی: ( به جای فرشته ) نمی دانم ولی هرآنچه هست مهم است که خود نگهدارش است ، هیچ یک از ما ، حتی جبرائیل هم برای نگهداری مامور نشده ، فقط می دانم دل است دل ...

اولی : ( به جای فرشته ) دل ! دل ! عجیب است ، عجیب

دومی : ( به جای فرشته ) ما فرشتگان دل نداریم تا بدانیم دل چیست.

اولی : دل که قرار گرفت.

دومی : خداوند از روح خود در انسان دمید .

دومی : شنیدیم روح وارد بدن انسان نمی شده

اولی : خداوند فرمان می دهند که فرشتگان چنگ بنوازند ( صدای چنگ می آید . هر دو ثابت ایستاده اند اولی روح

را از پایین و دومی از بالا دریافت می کند )

دومی : روح وارد بدن انسان شد و انسان ...

اولی : ( با لحنی متفاوت ) آدم شد .

دومی : ( با لحنی متفاوت ) آدم شد .

هر دو: مبارک باد بر ما خلق این بهترین مخلوق.

اولی : ( به جای جبرائیل ) فرشتگان خداوند فرمان دادند تمامی بر انسان سجده کنید.

( اولی به سجده می رود ولی دومی نگاهی به اولی می کند و نگاهی به خودش و سجده نمی کند )

دومی : ( به جای شیطان ) نه .... هرگز من سجده نمی کنم ، من از آتش هستم و او از خاک و آتش از خاک برتر است، من هیچوقت به این موجود گلی سجده نمی کنم .

اولی : شیطان بر آدم سجده نکرد ، مغرور شد و از درگاه رانده شد

دومی : ( به جای شیطان ) خداوندا من شش هزار سال عبادت تو را کردم و برای ان پاداش می خواهم

اولی : قبول شد به در خواست شیطان جواب رد ندهند.

دومی ( بجای شیطان ) من می خواهم بتوانم در درون انسان ها نفوذ پیدا کنم. حتم آنها را از راه تو دور خواهم نمود.

هر دو: بدان تا نخواهند نتوانی سلطه کنی و گمراه سازی ...

دومی من قسم می خورم به بزرگی خودت که تا آخرین روز این جهان آدم و فرزندان آدم را از راه تو گمراه و دور سازم

اولی : شیطان قسم یاد کرد . از در گاه بیرون شد و سراغ آدم رفت

( هر دو ، دور یک دایره قدم می زنند و می چرخند ، بلند و کوتاه می شوند و خوب دقت می کنند صدای موسیقی رعب آور و نور فقط مرکز صحنه است )

اولی: ( بجای شیطان در سرنگاه می کند) ورود به این جا آسان است با کمی تلاش می توان .

دومی : ( بجای شیطان در پا می نگرد ) پا ها به فرمان من هستند .

اولی : ( بجای شیطان در دست ها می نگرد ) دست ها به فرمان من هستند .

دومی : ( بجای شیطان ) چشم ها ( خنده ای می کند ) گوش ها

اولی : ( بجای شیطان ) ( خنده ) دهان

( خنده هر دو بلند تر و ترسناک تر می شود و ناگهان قطع می شود )

دومی: ( بجای شیطان فریاد می زند ) نه ... چون قصری است محکم .

اولی: ( بجای شیطان ) ورود سخت است . نمی توانست وارد شد.

دومی: راهش خواهم یافت. گر بشود کار آدم تمام است ، به آن است که از خود خواهم در برابرم بگشاید ... ( نور

عادی می شود )

اولی : شیطان از این دل خیلی کینه داره، ولی حریف دل نمی شه ....

دومی : شایدم تونست و موفق شد .

اولی : خداوند در مرحله بعد اسماء الهی را به آدم آموزش داد.

دومی : فرشتگان شروع کردند سوال کردن .

اولی : آدم جواب می داد و باز فرشتگان سوال می کردند .

دومی : آدم همه سوال ها را جواب داد و ثابت کرد که آدم برتر از فرشتگان است .

اولی: چون آدم با عقل جواب می داد و از آموخته های قبلی استفاده می کرد .

دومی : ولی فرشتگان بیشتر از اون چیزی که یاد گرفته بودند توانایی درک نداشتند .

اولی : آدم در امتحان اسماء الهی سر بلند بیرون آمد ولی او تنها بود و از این تنهایی رنج می کشید .

دومی : حوا خلق شد ، از گل ، درست مانند آدم و از همان گل .

( اولی و دومی در روبروی هم قرار گرفته اند رو برو را نگاه می کنند در یک لحظه و به آرامی بر می گردند و به

هم نگاه می کنند کمی مکث می کند اما صورت بر می گردانند و دوباره به آرامی به هم نگاه می کنند و لبخند می

زنند )

اولی : ( به جای آدم ) حال دیگر تنها نیستم . حوا دارم. ممنونم خدایا

دومی: ( به جای حوا ) شنیده ام به بهشت می رویم ؟

اولی: ( به جای آدم ) در بهشت همه چیز بر ما بدون هیچ تلاش و مشکلی فراهم است

دومی: : ( به جای حوا ) ما به بهشت می رویم

دومی: ( به جای آدم ) ما به بهشت می رویم ( نور قطع می شود )

( نور که می آید هر دو در وسط صحنه زیر نور موضعی هستند )

هر دو : صحنه دوم آدم و حوا در بهشت ( نور قطع می شود با آمدن نور هر کدام در گوشه ای از صحنه )

اولی: اونا راحت تو بهشت زندگی می کردند .

دومی: اما شیطان را در بهشت جایی نبود

اولی: ( به جای شیطان ) قسم خورده ام از خدا دورشان کنم ، باید به بهشت شوم

دومی: ( به جای شیطان ) توانم به هر شکل که خوام درایم .

اولی: ( به جای شیطان با کمی مکث ) مار می شوم، آری مار می شوم، به پای طاووس چسبم و درون روم

دومی: بیچاره طاووس ، مرغ بهشتی که از اون به بعد پاهاش زشت شد.

اولی: شیطان که وارد بهشت شده بود نمی تونست راحتی اونا رو ببینه.

دومی: ( به جای شیطان ) آهای آدم چگونه ای ؟ احوال خوب است ؟ روزگا ردر بهشت خوش می گذرانی ؟

اولی: ( به جای آدم ) خوبم شکر خدا را

دومی: ( به جای شیطان ) گویم اینجا همه چیز فراهم است؟ می توانی بخوری ، بیاشامی و استراحت کنی؟

اولی: ( به جای آدم ) درست است ، همه جز میوه ممنوعه که من و حوا حق خوردن از آن را نداریم.

دومی: ( به جای شیطان ) چرا ؟ مگر این میوه چه چیز خاصی را دارد که ممنوع است

اولی : ( به جای آدم ) نمی دانم ..... این فرمان خداوند است و ما باید اطاعت کنیم

دومی : ( به جای شیطان ) ولی آدم من مطمئن هستم که اگر تو و حوا از این میوه بخورید دارای عمر جاوید خواهید شد و همیشه خواهید بود و بدون هیچ مشکلی در کنار هم زندگی خواهید کرد .

اولی : ( به جای آدم ) ولی خداوند دستور داده که نخوریم.

دومی : ( به جای شیطان ) از گل هستی گرز آتش بودی می دانستی من چه می گویم

اولی : شیطان با عقل حریف آدم نشد برای همین سراغ حوا رفت ( به جای شیطان ) آهای حوا چگونه ای ؟ احوال خوب است ؟ روزگار در بهشت خوش می گذرانی ؟

دومی : ( به جای حوا ) خوبم شکر خدا را

اولی : ( به جای شیطان ) گویم اینجا همه چیز فراهم است؟ می توانی بخوری ، بیاشامی و استراحت کنی؟ دومی : ( به جای حوا ) همه به جز میوه ممنوعه ....

اولی : ( به جای شیطان ) چرا مگه این میوه چیست ؟

دومی : ( به جای حوا ) نمی دانم ... ولی آدم گفته که خداوند فرمان داده و ما نباید از این میوه استفاده کنیم

اولی : ( به جای شیطان ) می دانی اگر از این میوه بخوری دارای عمر جاوید خواهی شد و می توانی برای همیشه در کنار آدم زندگی کنی .

دومی : ( به جای حوا ) راست می گویی ! ما می توانیم برای همیشه در کنار هم زندگی کنیم .

اولی : ( به جای شیطان ) بله ، به خدای بزرگ قسم می خورم جز حقیقت به شما نگویم . به خدای بزرگ و توانا قسم می خورم . قسم می خورم .

دومی : ( به جای حوا ) نزد آدم می روم .

اولی : ( به جای شیطان ) برو به سلامت .

دومی : ( به جای حوا ) ای آدم ، آدم ( با هیجان ) می دانی گر ما ز این میوه ممنوعه بخوریم برای همیشه عمر جاوید خواهیم داشت ، در کنار هم زندگی می کنیم ، بهترین است ....

اولی : ( به جای آدم ) آری اما خداوند منع کرده است .

دومی : ( به جای حوا ) ولی او به خدا قسم یاد کرد که حقیقت را می گوید به بزرگی و توانایی خداوند قسم یاد کرد .

اولی : ( به جای آدم ) اگر قسم خورده ، پس دروغ نمی گوید ، نمی توان به خدا قسم خورد و دروغ گفت .

دومی : آدم و حوا از میوه ممنوعه خوردن و از بهشت رانده شدند .

اولی : وقتی از آدم پرسیدند چرا ؟ ... جواب داد : نمی دانستم می شود به خدا قسم خورد و دروغ گفت

دومی : اما میوه ممنوعه چیست ؟

اولی ( به جای یک پیرمرد ) گندم ، گندم باعث همه بد بختیهای بشری ، من در این هشتاد سال که از خدا عمر گرفتم اصلاً نان گندم نخوردم

دومی : ( به جای یک فیلسوف یونانی ) در اساطیر آمده که پرومته آتش را از خدایان می دزدید به انسان می دهد ، در کوهی زندانی و هر روز عقابی جگر او را می خورد و فردا دوباره تکرار ، تکرار ....

اولی : ( گوشه های چشم خود را می گیرد و می کشد و همین جور نگه می دارد ) در افسانه ها آمده یا ما و یامی از هم خوابگی منع شدند ولی یامی از یاما می خواهد که با او بخوابد .

دومی : ( حرکت اولی را تکرار می کند ) ما را از عشق منع کرده اند .

اولی : ( با حفظ حرکت ) این عشق نیست کاری برای ادامه نسل است .

دومی : و یا ما همان آدم به خاطر جاودانگی قبول می کند .

اولی : در مذاهب ابراهیمی میوه ممنوعه آگاهی و بینایی است ، در کتب آسمانی هم به آن اشاره شده است

دومی : تا قبل از این هر وقت خدا آدم و حوا را ندا می داد آنها بی هیچ شرمی از عریانی خدا را پاسخ می گفتند .



اولی : عریانی از درک حقیقت، وقتی که آگاه شدند شرمگین شده و ....

دومی َ :، مگر خداوند متعال آدم و حوا را از میوه ممنوعه منع نکرده بودند پس چرا اجازه دادند که بخورند . همه

می داند اراده آدم و حوا در برابر اراده خداوند هیچ هست !؟

اولی : خداوند نمی خواستند که آنها آگاهی به دست بیاورند زیرا همه درد ها از آگاهی زانیده می شود آدمی که

نمی داند و نمی بیند هیچ مشکلی ندارد ( اولی به همان ترتیب به صحبت ادامه می دهد و نور کم می شود و صدای

او هم کم تر تا هر دو قطع می شوند )

( صحنه سوم ، هر دو در کنار هم زیر نور موضعی )

هر دو : صحنه سوم، آدم و حوا در روی زمین ( نور قطع می شود )

( با آمدن نور که نوری ضعیف ، کمرنگ و سوء است هر کدام در گوشه ای از صحنه به این سو و آن سو می روند

ولی همدیگر را نمی بینند موسیقی هم به این فضای جدایی کمک می کند )

اولی : ( هراسان ، نگران ) آدم

دومی : ( هراسان و نگران ) حوا

اولی : ( به طرف مقابل می رود ) آدم

( هر دوبا صدای موسیقی که هر لحظه ضربهش بیشتر می شوند همدیگر را صدا می کنند آدم و حوا گفتنشان بدون

نظم و در هم است همین طور که به دنبال هم می گردند در مرکز صحنه به یکدیگر می رسند و موسیقی شاد می

شود .)

هر دو : ( خوشحال و خندان ) آدم ( مکث ) حوا ( نور عادی می شود )

اولی : حوا و آدم به روی زمین آمدند.

دومی : آنها باید زندگی کنند و بهشتشون را با دستهای خودشون بسازند .

اولی : اما بزرگی زمین و تنهایی آن دو چه می شود؟

دومی : با بدنیا آمدن هابیل و قابیل مشکل حل شد.

اولی : اول قابیل بعد هابیل .....

دومی : ( به جای حوا ) می بینی آدم این دو به زندگی ما طراوت تازه ای دادند.

اولی : ( به جای آدم ) آری آنها بزرگ می شوند و ما پیرتر می شویم.

دومی : ( به جای حوا ) ما پیرتر شدیم و پسر ها جوان و برنا تر .

اولی : ( به جای آدم ) قابیل چند وقتی است که سر حال نیست .

دومی : ( به جای حوا ) می دانم اما نمی دانم چه شده ؟

اولی : ( به جای آدم ) من این حال را خوب می شناسم پیش از تو دارای آن بوده ام .

دومی : ( به جای حوا ) اما با کی؟ با چه موجودی ؟

اولی : ( به جای آدم ) خداوند از جنیان را برای قابیل و یکی از حوریان را برای هابیل می فرستند که ازدواج کنند و ....

دومی : در داستان ها آمده که حوا در یک نوبت قابیل و خواهرش اقلیما و در نوبتی دیگر هابیل و خواهرش اوزا را به دنیا می آورد و آنها بزرگ می شوند و قابیل با خواهر هابیل .....

اولی: هابیل به دامداری و قابیل به کشاورزی مشغول وزند گی می کردند تا اینکه...

هر دو: آدم اسماء و آموزه ها را به هابیل بیاموز .

دومی : ( به جای قابیل ) من پسر بزرگتر توام ! پس جانشینی حق من است . اسماء و آموزه ها را به من بیاموز .  
من ....

اولی : ( به جای آدم ) فرمان خداوند است . می بایست اطاعت نمود .

دومی : ( به جای قابیل ) نتوانم من یزرگترم این حق از آن من است.

دومی : (به جای آدم) باشد هر کدام قربانی برای خداوند بیاورند ازهر که پذیرفته شد او جانشین است.

اولی: روزموعود قایل مقداری از گندمهای بد و خراب خود، اما هابیل بهترین گوسفندهای خود را آورد

دومی : و قربانی هابیل قبول شد چون بهترین خود را برای خداوند آورده بود و کینه قایل نیست به او بیشتر شد .

اولی: (به جای شیطان ) قایل نزد من بیا برایت حرفها دارم.

دومی : (به جای قایل ) تو کیستی ؟ با من چیکار داری ؟

اولی : (به جای شیطان) من دوست و دوستدار تو هستم ، می دانی چه ضرر بزرگی قربانی تو قبول نشد

دومی : (به جای قایل ) من خود مقصر بودم باید بهترین گندم ها پیشکش می کردم

اولی : (به جای شیطان ) تو بزرگتری ، قایل کمی فکر کن تو برتری ، جفت تو مانند من از جنیان است برتر و والاتر از حوریان ، افزون تر اینکه تو و فرزندان تا ابد می بایست حرف هابیل و فرزندان او را گوش کنید و آنها به شما فخر خواهند فروخت .

دومی : (به جای قایل ) راست می گویی .... حال چه کار باید کرد ؟

اولی: (به جای شیطان ) گر جای تو بودم هابیل می کشتم که پدر مجبور شود تو را جانشین کند. این ننگ را از بین ببر ، تو می توانی .

دومی : (به جای قایل ) برادر خود را بکشم ، نه نتوانم از من بر نآید .

اولی : (به جای شیطان) اشتباه نکن ، به آینده و به فرزندان فکر کن . تا آخر عمر می بایست به حرف برادر کوچکت گوش کنی ، تصمیم بگیر ، تو می توانی .

دومی : (به جای قایل ) من ... من نمی ... می ( مکث ) می توانم . راست می گویی آهای ها بیل ، ها بیل تو کجایی ؟ ها بیل ....

اولی : (به جای هابیل پشت به تماشاچی نشسته است ) من اینجا قایل ....

دومی : (به جای قایل ) سلام ، چه می کنی ؟ خوبی ....

اولی : ( به جای هابیل ) عبادت ، خوبم ، مرا صدا می زدی ؟

دومی : ( به جای قابیل ) بله ... آمدم که تو را ... تو را تو را ببینم و اگر کاری داری برات انجام بدهم !

اولی : ( به جای هابیل ) راست گوی . یاد ندارم بامهربانی بامن حرف زده باشی .

دومی : ( به جای قابیل ) آمدم تو را بکشم ، تو مایه سر افکنده من و فرزندانه هستی من باید تو را از بین ببرم تا خود جانشین پدر شوم .

اولی : ( به جای هابیل ) چرا ؟ جانشینی دستور خداوند بوده نه من و پدر ....

دومی : ( به جای قابیل ) بس است دیگر ، وقتی تو نباشی تمامی مشکلات حل می شود.

اولی : ( به جای هابیل ) هر چه خواهی کن . من برای قتل تو دست دراز نخواهم کرد .

( موسیقی هولناک می شود و نور صحنه تغییر می کند دومی به طرف اولی می رود در کنار او می نشیند بعد از چند لحظه اولی بر می گردد و رو به تماشای فیکس می شود و با صدای نه دومی موسیقی قطع می شود اولی در تمام طول دیالوگ دومی فیکس است )

دومی : ( به جای قابیل ) نه نه ... من چه کردم ! حال جواب پدر را چه دهم ( دیوانه وار اینطرف و آن طرف می رود و گاهی جلوی صورت اولی دست تکان می دهد ) هی هابیل چرا جواب نمی دهی ، اصلاً قبول تو جانشین پدر باش ، زن تو از حوریان است هیچ مشکلی ندارد هابیل ( مکث ) حال چگونه جسد را پنهان کنم ، گر بماند پدر می بیند ( توجهش به گوشه ای جلب می شود ) آه بروید ، بروید کنار بروید ( به همان گوشه خیره می شود با حرکاتش و میمیک چهره جنگ بین دو کلاغ را نشان می دهد ) کشتش هابیل این کلاغ بزرگ ، کوچک را کشت ( مکث باز خیره نگاه می کند ) برای چه زمین را می کند ( رو به هابیل ) تو می دانی ، نگاه کن گودال کند و کلاغ مرده را درون آن گذاشت و رویش خاک ریخت ( نگاهی به هابیل ) رویش خاک ریخت ( شروع به کندن زمین می کند ) ای وای بر من از یک کلاغ نادان تر هستم وای بر من ( مکث نگاهی به دور می کند ) اگر پدر سراغ هابیل را گرفت چی ؟ ( مکث ) مگر به من سپرده بود که حال از من بخواهدش ( نور صحنه عادی می شود )

اولی : آدم از شنیدن خبر مرگ هابیل بسیار ناراحت شد و چهل روز و چهل شب گریست و خداوند او را با فرزندی به نام شیث تسلی داد.

اولی : (به جای آدم) شیث آموزه ها و تعالیم را یاد گیر که جانشین تویی و از قابیل پرهیز کن.

دومی : در هیچ کجا عاقبت کار قابیل و سرنوشت او اشاره ای نشده است .

اولی : ( به جای آدم ) گوش کن شیث چون من از دنیا رفتم. مرا غسل ده ، کفن کن بر من نماز بگذار بدنم را در تابوت نه و دفنم کن و تو هم همین کار را به فرزندانم بیاموز

دومی : و آدم مرد ( اولی با صدای ضرب موسیقی در خود جمع می شود که جز سپیدی لباسش دیگر پیدا نیست )

حوا تنها شد. یکسال بیشتر از آدم زنده نمداد و حوا نیز مرد .( نور صحنه کم و کم تر می شود ، از دومی تنها

صورت سفیدش پیداست هر دو در همان حالت فیکس می شود و موسیقی شاد و نور قطع می شود )

پایان -تابستان 1382

**"هرگونه استفاده و اجرا بدون مجوز کتبی از نویسنده ممنوع می باشد"**